گفت‌وگو

صغری خیل فرهنگ

گفت‌وگوی «جوان» با اکبر آرام راوی دفاع مقدس

داستان زندگی حاج علی مسیر زندگی خیلی‌ها را تغییر داد

کتاب «خانوم ماه» نوشته ساجده تقی‌زاده، روایت زندگی خانم ناز علی‌نژاد همسر شهید شیرعلی سلطانی است که خواهر جانباز و شهید هم است. این کتاب فقط زندگی یک همسر شهید را روایت نمی‌کند، بلکه روایت زندگی زنی تأثیرگذار است که در تصمیمات همسر خود هم نقش مهمی داشت. داستان در سه فصل جداگانه و به صورت کوتاه اما به هم پیوسته روایت می‌شود. فصل اول به دوران قبل از ازدواج خانوم ماه اختصاص دارد، فصل دوم به ازدواج و زندگی مشترک و فعالیت‌های همسرش در انقلاب و جنگ و فصل سوم به موضوعات پس از شهادت همسرش می‌پردازد. این کتاب درباره عشق، فداکاری و از خودگذشتگی، صبوری، تلاش و توکل یک زن و نقش او در خانواده و جامعه و نیز نقش زنان در حفظ و تداوم راه شهداست که چالش‌های زندگی زنان در دوران دفاع مقدس را به خوبی بازگو می‌کند. سبک نوشتاری آن ساده و روان است تا خواننده را جذب کند. کتاب ۳۶۴ صفحه دارد و از سوی «به نشر» منتشر شده است. کتابی که موفق به دریافت تقریظ رهبری شد. در ادامه این نوشتار با اکبر آرام یکی از راویان کتاب همراه می‌شویم.

آقااکبر آرام در حال شرح زندگی شهید سلطانی

داستان زندگی حاج‌علی از زبان اکبر آرام رزمنده و راوی دفاع مقدس

اکبر آرام یکی از رزمندگان و راویان دفاع مقدس هشت ساله است که خاطرات زیادی از عملیات‌های مهم آن دوران از جمله کربلای ۴ دارد. او به صورت مستند و قلم شیوا، تجربه‌های خود را با نسل‌های امروز و آینده به اشتراک گذاشته است و به دلیل حضور میدانی و روایتگری مستقیم از نبردها، تاریخ شفاهی دفاع مقدس را بازگو می‌کند. او در سال ۶۲ در سن ۱۶ سالگی به جبهه رفت و در حال حاضر مسئول انجمن راویان دفاع مقدس استان فارس است.

مداحی در حرم شاهچراغ

شهید حاج شیرعلی سلطانی یکی از برجسته‌ترین مداحان و شاعران اهل بیت(ع) در استان فارس بود که در مراسم‌های حرم مطهر شاهچراغ به عنوان مداح حاضر بود و با صدای خوش و معنوی خود فضای ویژه‌ای در حرم ایجاد کرد. زمان شهادت این شهید بزرگوار، من بنا بر دلایلی از جمله شرایط جنگی و سن کم همراه او در عملیات فتح‌المبین حضور نداشتم اما در مراسم تشییع پیکرش شرکت کردم. به یاد دارم ازدحام جمعیت به حدی بود که مانع از نزدیک شدن من به پیکر او شد. کتابخانه مسجدی را که الان مزار ایشان است خودش ساخته و مزاری هم در جوار کتابخانه در نظر گرفته بود.

روایتگری در زندان‌ها و مراکز ترک اعتیاد

تقدیر به‌گونه‌ای رقم خورد تا وارد داستان زندگی شهدا و شهید حاج علی سلطانی شوم. ما سراغ اعضای خانواده و دوستان شهید رفتیم. داماد و دیگر نزدیکان حاج علی با روی خوش پذیرای ما بودند. برخی رفقای حاج علی که در شرایط سخت زندگی می‌کردند و لوتی منش و اهل جوانمردی بودند، داستان‌های زیادی برای گفتن از حاج‌علی داشتند که وقتی تعریف می‌کردند، اشک‌های‌مان جاری می‌شد. همه اینها کمک کرد ما صدای شهدا و فرهنگ ایثار را به واسطه اجرای نقال خوانی و مرشدخوانی به دیگران منتقل کنیم. ما جاهایی رفتیم که کمتر کسی حاضر به رفتن به آنجا بود، مثل زندان‌ها و مراکز ترک اعتیاد، حتی در پیش دبستانی‌ها شروع به گفتن داستان شهدا کردیم که بسیار تأثیرگذار بود. در این مسیر خاطرات بسیاری شکل گرفت و بسیاری از افراد از جهات معنوی و روحی تحت تأثیر قرار گرفتند. به عنوان نمونه وقتی در جمع دانشجویان کرج برنامه داشتیم و داستان زندگی و روایت جهاد، ایثار و شهادت حاج علی را بازگو کردیم، بسیاری جذب شدند به طوری که چند ماه دو اتوبوس دانشجو از کرج برای زیارت مزار شهید حاج علی به شیراز آمدند. همه اینها نشان می‌داد حرف‌ها و خاطرات شهید تأثیر داشته است. من زندگی شهید سلطانی را حتی در قهوه‌خانه‌ها و مساجد روایت کردم و به چشم خود می‌دیدم مردم تحت تأثیر داستان زندگی و ایثار شهید حاج علی قرار می‌گرفتند.

حاج‌علی دو بار شهید شد

باید بگویم حاج علی سلطانی دو بار به شهادت رسید، یک بار در عملیات طریق‌القدس و یک بار هم در عملیات فتح‌المبین. در عملیات طریق‌القدس، شماری از رزمندگان به شهادت رسیدند. حاج علی هم در میان آنان بود. بعد از انتقال پیکرها به سردخانه، یکی از افرادی که آنجا کار می‌کرد متوجه بخار داخل یک نایلون می‌شود، او بلافاصله به دیگر همکاران خود خبر می‌دهد و پلاستیک را پاره می‌کنند و پیکر را به اتاق احیا می‌برند. بعد از احیا و بهبودی حالش وقتی از او می‌پرسند چه اتفاقی افتاده است، حاج علی می‌گوید وقتی بدنم داشت یخ می‌زد، ناگهان به ذهنم رسید که من نمی‌خواهم این طور شهید شوم، از خداوند خواستم که دوست دارم مانند امام حسین (ع) به ندای او عاشقانه پاسخ دهم و شهید شوم.

همسر شهید شیرعلی سلطانی نفر اول از سمت راست

یاد امام حسین(ع) در دلش شعله‌ور بود

حاج شیرعلی قبل از شهادتش چند روزی به خانه آمد و کمی استراحت کرد، اما خیلی زود باز هم گفت باید به جبهه بروم. او می‌دانست به زودی به آرزویش می‌رسد، در آخرین سال حضورش یعنی سال ۶۰، برای شرکت در عملیات فتح‌المبین به منطقه شوش دانیال رفت. در آن عملیات، در جمع رزمندگان، شب‌ها هنگام خواندن زیارت عاشورا به خصوص وقتی به فراز السلام علیک یا اباعبدالله‌الحسین می‌رسید، به شدت منقلب می‌شد و اشک می‌ریخت. همه بچه‌ها تحت تأثیر حال و هوای معنوی او قرار می‌گرفتند. حاج علی به حاج کاظم محمدی گفته بود این عملیات آخرین عملیات اوست و آرزویش این است که سرش از بدن جدا شود، مثل اربابش امام حسین(ع) تا در این راه شرمنده ارباب خود نشود. همیشه به بچه‌ها می‌گفت زیارت عاشورا زیاد بخوانید. بعد از نماز، السلام علیک یا اباعبدالله را زیاد بگویید و تأکید می‌کرد: «بچه‌ها یادتون نره‌ها!» با زبان مشتی و لحن گرم و صمیمی حرف می‌زد، از دل می‌گفت و بر دل می‌نشست. در هر جمعی از رزمندگان، توصیه‌اش همین بود. عشقی خاص به امام حسین(ع) داشت و همیشه یاد کربلا در دلش شعله می‌کشید.

شهادت بر اثر اصابت ترکش

وقتی عملیات آغاز شد، رمز عملیات یازهرا، یازهرا، یازهرا(س) بود. با گفتن همین ندا، دل‌ها روشن شد و نیروها به سمت خط دشمن حرکت کردند، آتش دشمن سنگین بود و زمین زیر آتش می‌سوخت، رزمندگان ما شجاعانه نبرد می‌کردند اما ادامه مقاومت ممکن نبود و ناچار به عقب‌نشینی از آن محور شدند اما در همین عملیات ترکش به سر حاج علی خورد و او به شهادت رسید. یکی از بچه‌های فسا می‌گفت وقتی صدای انفجار آمد دیدم همان لحظه ترکشی به سر حاج علی خورد و چند قدم برداشت و بعد افتاد، ما فکر می‌کردیم او احتمالاً فقط مجروح شده باشد اما آن شب، شب شهادتش بود، نتوانستیم پیکر سنگینش را پشت جبهه بیاوریم.

چند روز بعد از عملیات دوباره نیروها برای پاک‌سازی منطقه رفتند، صحنه‌های عجیبی دیدند، هر طرف را نگاه می‌کردند، پیکرهای مطهر رزمندگان بر زمین بود اما پیکر حاج علی پیدا نشد. همه نگران بودند، کسی نمی‌دانست چه جوابی باید به خانواده او بدهند، به فرزندانش، به آن سه دختر و پسر کوچکش، به خانمش که باردار بود، به پدر و مادرش هیچ جوابی نداشتند، فقط سکوت بود و دلتنگی.

پیکر حاج علی میهمان حرم امام رئوف

روزها گذشت، تماس‌ها یکی پس از دیگری برقرار می‌شد، نشانی می‌دادند، یکی می‌گفت جوان چهارشانه و قدبلند بود، دیگری می‌گفت پلاک ویژه رزمندگان را نداشت و می‌پرسیدند آیا کسی خبری از او دارد؟ همه در به در دنبال نشانه‌ای از حاج علی بودند.

تا اینکه روزی یک نفر از مشهد تماس گرفت و گفت تابوتی کنار ضریح امام رضا(ع) دیده شده که روی آن شهید سلطانی نوشته شده بود. سرانجام گمشده بچه‌های محل پیدا شد. مشخص شد پیکر حاج علی، بعد از آن همه دلتنگی‌ها، میهمان حرم امام رضا(ع) بود. هماهنگی‌ها خیلی سریع انجام شد، همسرش با چشمانی پر از اشک گفت روزی که حاج علی می‌خواست به جبهه برود بعد از گذشتن از زیر قرآن، نگاهی به من و بچه‌ها انداخت، انگار هنوز نرفته دلش تنگ شده باشد، گفت دعا کن بروم و برگردم تا با هم برویم زیارت امام رضا(ع) اما تقدیر چیز دیگری بود، حاج علی رفت، اما بازگشتی دنیایی نداشت، زیارت امام رضا هم نصیبش شد اما نه با پاهای زمینی.

قبرش را با بدن بی‌سر آماده کرده بود

قرار شد پیکر حاج علی در قطعه شهدای مقبره بزرگ به خاک سپرده شود. پیشنهادهای دیگری هم مطرح شد اما یک نفر گفت حاج علی خودش برای خودش قبری آماده کرده بود! اطرافیان با شنیدن این حرف تعجب کردند اما من یاد شبی افتادم که هنگام نماز مغرب، حاج علی به من گفت برو با مادرم بیا مسجد، کاری دارم. بعد از نماز همه رفته بودند، در گوشه‌ای از حیاط مسجد چند کارتون بود و حاج علی داشت آنها را جمع می‌کرد، وقتی نزدیکش رفتیم، کنار یک گودال ایستاد و گفت: «حاج خانم! اینجا یه قبر برای خودم آماده کردم تا بعد از مرگ من کسی به زحمت نیفته!» من و مادرش زدیم زیر گریه و مادرش گفت تو جوان مایی، این حرف را نزن، دل‌مان به درد می‌آید اما با همان آرامش و لبخند خاصش گفت: «میخوام همه چیز مرتب باشه فقط اینکه قبرم را کوچک‌تر کندم شاید روزی مثل امام حسین (ع) بی‌سر برگردم.» حرفش را کسی جدی نگرفت، همه اشک می‌ریختند. تا اینکه خبر آوردند پیکرش پیدا شده، اما بی‌سر. وقتی بچه‌ها پیکر مطهرش را در قبر گذاشتند، رگ‌های بریده گردنش درست مماس با لبه قبر قرار گرفته بود. در وصیتنامه‌اش نوشته بود: «من شرم می‌کنم در روز قیامت در پیشگاه اربابم اباعبدالله‌الحسین(ع) سر در بدن داشته باشم. خدایا! مرا به آرزویم برسان.»

> باید بگویم حاج علی سلطانی دو بار به شهادت رسید، یک بار در عملیات طریق‌القدس و یک بار هم در عملیات فتح‌المبین. در عملیات طریق‌القدس، شماری از رزمندگان به شهادت رسیدند. حاج علی هم در میان آنان بود. حاج علی می‌گوید وقتی بدنم داشت یخ می‌زد، ناگهان به ذهنم رسید که من نمی‌خواهم این طور شهید شوم، از خداوند خواستم که دوست دارم مانند امام حسین (ع) به ندای او عاشقانه پاسخ دهم و شهید شوم

مزار شهید مدت‌هاست ملجا دلدادگان و زائرانش شده است

هر چقدر از شهدا بگوییم کم است

تقریظ رهبر معظم انقلاب بر این کتاب، بی‌دلیل نیست. چند شاخصه در این اثر برجسته است؛ یکی ارادت خالصانه حاج علی به اربابش امام حسین(ع) و دیگری جوانمردی و لوتی‌منشی او. اگر بخواهیم راه شهدا را ادامه دهیم باید در سیره و سبک زندگی آنها تحقیق و تفحص کنیم، نه فقط پیکرها را تفحص کنیم، بلکه خاطرات خاک‌گرفته آنها را هم باید تفحص کنیم، باید برویم سراغ سیره شهدا که غبار زمان آنها را پوشانده است، باید آنها را بیرون بکشیم تا به نسل جوان معرفی شود. باید بدانیم ولایتمداری ویژگی برجسته‌ای در زندگی این شهدا بوده است. هر اندازه یادواره برگزار کنیم، هر قدر برای آنها مراسم بگیریم، باز هم کم است به‌ویژه برای آن شهیدانی که زندگی‌شان لبریز از شجاعت، فداکاری، عشق و معنویت بوده است. حاج علی با آدم‌های مختلف نشست و برخاست داشت. هر دیدار و هر رفتار او پر از معنا و درس بود. از همین زندگی ساده‌اش می‌شود دهها داستان آموزنده بیرون کشید، داستان‌هایی که به ما یاد می‌دهند چطور با اخلاص زندگی کنیم.

> وقتی این خاطره‌ها را مرور می‌کنم، بیشتر باور دارم که همه کارهای شهدا پر از حکمت است. هیچ چیز تصادفی نیست. اینکه این کتاب نوشته شود و دو سال بعد از انتشار و در چنین شرایطی بعد از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه، شاهد رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب بر آن هستیم، شاید حکمتی داشته است

شهدایی که در خانواده خود هم گمنام هستند

گاهی شهدا نمی‌خواهند شناخته شوند، حکمتی دارد که هنوز نمی‌دانیم. بارها برای خودم و دوستانم پیش آمده است که شهیدی سال‌ها گمنام ماند اما زمان خاصی خودش را نشان داد. یک بار در شیراز برنامه روایتگری از زندگی یک شهید ابرقویی داشتم، فیلمبردار آن برنامه خانواده شهید را پیدا کرد، مرا به خانواده شهید معرفی کردند. پدر و مادرش گفتند پسر ما سال ۶۲ شهید شد، فقط پیکرش را آوردند، هیچ از او نمی‌دانیم که چه کاره بود و چه کارهایی کرد و چطور شهید شد. وقتی من از شهیدشان می‌گفتم آنها فقط اشک می‌ریختند. برای خانواده‌ها، لحظات آخر زندگی فرزندشان از هر چیزی مهم‌تر است، مثل زمانی که یک بیمار در بیمارستان آخرین نفس‌ها را می‌کشد و خانواده کنارش نشسته است، اما برخی پدر و مادرها فقط پیکر عزیزشان را می‌بینند و می‌شنوند که شهید شد و اینگونه آن شهید حتی در خانواده خودش هم گمنام است. در حالی که رفتار شهدا در هر روز از حضور در جبهه، دنیایی از گفتنی‌ها دارد. یکی از هدف‌های من از روایتگری هم شناساندن چهره این شهداست. یکی از این شهدا مجید سوزکی بود، من فقط نامش را در یادواره آورده بودم و خانواده‌اش بعد از سال‌ها خودشان آمدند و گفتند این همان مجید ماست. همین امسال، پنج، شش شهید به این شکل شناخته شدند. به نظر می‌رسد خود شهدا می‌خواهند در زمان درست، خودشان را به خانواده‌شان معرفی کنند. شهید گمنام، جایگاه ویژه‌ای دارد. بسیاری از شهدا هنوز داستان‌شان ناگفته مانده است، اما همان‌طور که رهبر انقلاب فرمودند، باید این گنج‌های پنهان را کشف کنیم. هر کدام از آنها نوری هستند که از زیر خاک می‌تابند و باید دوباره شناخته شوند.

نور شهدا همچنان به زندگی ما روشنی می‌بخشد

وقتی این خاطره‌ها را مرور می‌کنم، بیشتر باور دارم که همه کارهای شهدا پر از حکمت است. هیچ چیز تصادفی نیست. اینکه این کتاب نوشته شود و دو سال بعد از انتشار و در چنین شرایطی بعد از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه، شاهد رونمایی از تقریظ رهبر معظم انقلاب بر آن هستیم، شاید حکمتی داشته است. گاهی ما نمی‌فهمیم چرا تأخیر می‌شود یا چرا مسیر کارها عوض می‌شود، اما در پس همه این اتفاق‌ها، قطعاً حکمتی نهفته است که امروز برای ما روشن نباشد، ولی در زمان و در جای خودش، یکی دیگر آن را درک می‌کند. کار شهدا و مسیرشان همیشه با لطف و تدبیر الهی پیش می‌رود. آنان پس از شهادت، زنده‌اند و همچنان مأموریت‌شان را در دل‌ها ادامه می‌دهند. بعضی از شهدا لحظه‌ای در زندگی انسان‌ها طلوع می‌کنند، نوری می‌بخشند که جان‌ها را زنده می‌کند. بعضی‌ها این نور را نمی‌بینند یا از کنارش می‌گذرند، اما بعضی دیگر دل‌شان روشن می‌شود، به سوی آن نور می‌روند و از آن روشنی بهره می‌گیرند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۶۵

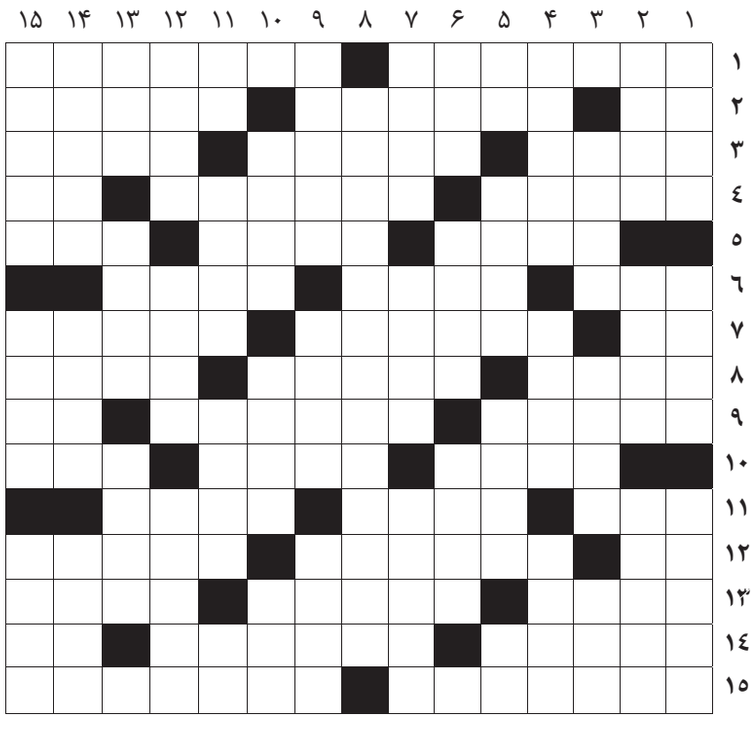

از راست به چپ

■۱-ادمیرال-درختچه آپارتمانی ■۲-یک و یک-کشور نوشابه-عامل سازگاری یا ناسازگاری خونی ■۳-نیاز و حاجت-عبادتگاه ترسایان-مسیحی ■۴-چاشنی مسابقات ورزشی-رفیق آذری-ضمیر سه‌کیلویی ■۵-کنده‌کاری روی چوب-نزدیک‌تر-اثر شاتو بریان ■۶-سروصدا-همسایه عراق-شلجمی ■۷-حرص و طمع-همراهی-اسب دواندن ■۸-توانا-فتنه‌انگیزی-بدزبان ■۹-مدفن امام سجاد-تنبیهی در سربازخانه‌ها-شامه نواز ■۱۰-پنبه‌زن-سمت چپ-مقابل آشتی ■۱۱-ورزش خشکی و آبی-پل راه‌آهن شمال-فیلسوف نوبل‌برده انگلیسی ■۱۲-پسوندخوراک-هرج و مرج-سه گروهان ■۱۳-رهبر حزب-بیچاره و دربه‌در-بخشنده ■۱۴-سقف فقرا-روزنامه چاپ مسکو-راز ■۱۵-شهر تاریخی سوریه-شخصیت منفی رمان بینوایان

از بالا به پایین

■۱-هسته گیاه-جانوری از تیره راسو-صدای افتادن چیزی در آب ■۲-مسافر-ماهی دانشگاهی-چنگ نواز خسرو پرویز ■۳-مختصر-خواهر حضرت یوسف-زخم و ورم مخروطی‌شکل ■۴-درجه بهسوزی بنزین-شهری در آذربایجان شرقی-اقیانوس کبیر ■۵-تصدیق روسی-قبرکن-کوبیدنی مطبخ-ساز شاکی ■۶-مخفف آنکه-از نوشت‌افزار-بلندی ■۷-مسابقه با وسایل موتوری-ستون خیمه-قدوبالا ■۸-از نهادهای زیر نظر قوه قضاییه ■۹-سوغات مراغه-بهار خواب-تایر فلک‌زده ■۱۰-نشانی-ظرف سفالی بزرگ-رهبر کره شمالی ■۱۱-مکان و آشیان-بزرگ-پایتخت چک-مادر لر ■۱۲-نیروی نظامی هر کشور-کاردان-از کلمات احترام ■۱۳-همراه استامپ-شکل و قیافه-بزن بهادر ■۱۴-نوعی گل-از وسایل آشپزخانه-جریان متناوب برق ■۱۵-می‌روند تا به هدف بزنند-از فرشتگان شب اول قبر-عدد تلاش دانش‌آموز

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸			۲		۵			۱
۲		۱				۳		۸
				۹				۶
			۸	۵				
		۳				۹	۴	
	۹	۷						
			۹		۳	۱		
۱	۳				۴			
						۲	۵	

جدول کلمات متقاطع
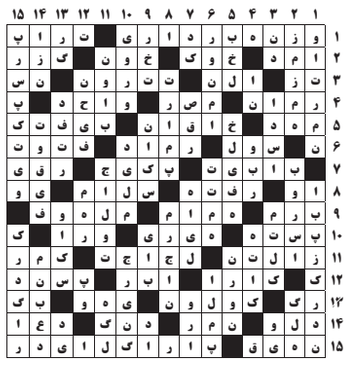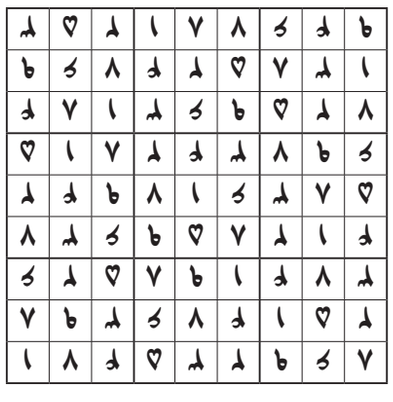
پاسخ جدول شماره ۷۴۶۴